

گفت نه . لامارتین در یکی از فصول کتاب « رافائل » میگوید :

« این مملکت و این موسم و این طبیعت و این ناتوانی اشیاء با ناتوانی من کاملاً موافقت داشتند ، بورطه عمیق حزن و اندوه فرو میرفتم ، این حزن از امراض مخصوصه انسان است ، عارضه ایست که رنج و زحمتش جاذبه خوش آیند دارد و موت و زوالش به حالت اغمساء لذیذ شبیه است ، از هر جهت باین درد و اندوه تسلیم شده از اجتماعاتی که ممکن بود حظ و لذت مرا مختل نمایند احتراز مینمودم ، در میان مردمی که به آنها تصادف میکردم خود را بگوشه عزت و سکوت میکشیدم . »

این حزن دلپذیر غالباً در ساعات غروب ، هنگامی که دامان افق از سرخی شفق رنگین است و خورشید روی از گیتی نهفته است ، بر انسان وارد میشود . کیست که تاثیر این اوقات و فتنه گری این غروبها را مشاهده نکرده باشد ؟ زب النوع حزن و تاثیر در مملکت غروب بر سر بر حکمرانی می نشیند و ما را در عوالم تخیلات مشغول میدارد .

ادبیات حقیقی

اگر ادبیات عبارت از این است که با فکر بدیع و تعبیر لطیف احساسات بشر را بیدار کنند ، رایت فضیلت را بالای سر مردم باهتزاز آورند ، جامعه انسانی را از اخلاق نکوهیده منزّه سازند ، حوزه آدمیت را بسوی نور و روشنائی راهنما شوند ، اهل

عالم را به نیکی تشویق و از بدی تحذیر نمایند ، دائرة افکار را وسعت دهند ، برای کسب بزرگی و افتخار هیجانی سودمند ایجاد کنند ، باستحکام بنای عزم و اراده بکوشند ، ادبیاتی که به پناه رأفت پادشاه ملتجی شود چگونه میتواند این نتایج را بوجود آورد؟ آثاریکه ادبای بزرگ در حکومت‌های استبدادی یادگار گذاشته‌اند از حسن اسلوب بیشتر بهره دارند تا از بلندی و توانائی فکر ، این یکی از خواص ممیزه آنهاست و بهمین سبب بعضی از حقایق که در گرداب مزاجگویی خفه شده‌اند در آنها بنظر میرسند . نویسندگان بزرگ فرزندان آزادی و استقلالند ، چون کسی آنان را حمایت نکرده است آنچه گفته و نوشته‌اند ودایع گرانبهایی است که محترماً باخلاف منتقل میشوند .

بسیاری از شعرا که در بند بندگی پادشاهان بوده‌اند هنگامیکه خواسته‌اند چیزی از احساسات درونی بگویند باین نکته توجه داشته‌اند که در خوانندگان هیجان شدید تولید نشود ، ادبیاتی که جز پرستش فضایل مقصودی ندارند هیچوقت مطبوع طبع پادشاه نخواهند بود .

اگر در اجتماعات بشر رابطه ائتلافی باشد که همه را باتفاق و اتحاد دعوت نماید ، فقط توافق آرزو ها و منافع متقابله می‌تواند این رابطه را نگاهدارد . پادشاه میخواهد زیردستان او نابینا و تالایق و ناتوان بوده هیچگاه سر از خواب گران غفلت بر نیارند . شاعر و نویسنده میخواهد تاریکی جهالت را ارفضای انسانیت دور کند و سختیها و تلخیهای حیات بشر را با افکار

حکیمانه اصلاح نماید. پس موافقتی در میان نیست، پادشاه قدرت دائمی را خواهان است، ادیب اعتبار صاف بی آرایش را طالب است، خرمن دانش ادیب و گنجینه حکمت شاعر خوشه چینان خود را صلاهی عام داده و درهای استفاده را بروی خلق گشاده است، زهی فخر و شرف.

مادام که بقای پادشاه ستمکار بر کوری و تیره بختی اتساع وی متکی است، موافقت عقیده ادبا و سلاطین از محالات است. دریغ که هوشهای سرشار در دربارهای شهریاران ملوث شدند؛ برای رسوائی آن عصر و آن اشخاص میگویم، جایزه ها و رتبه ها و انعامات و تکریمات دروغین چشمه جوانمردی و شخصیت را در روح آنان خشک کردند، چراغ قریحه که مرکز هدایت و الهام بود خاموش شده، کرامت نفس برای رضای تی چند از مردم که از لیاقت بی نصیب بودند باریست و جای خود را بر ذلت و دنائت باز گذاشت.

در دوره که اینهمه کتاب و اهل مطالعه بنظر میرسد ملاحظه نمائیم خواننده کیست. کدام کتابها را میخوانند و از آنها چه فایده میبرند؟ آیا کسی بحکایات فتوت و فضیلت قرنهای گذشته که تاریخ قدیم را پر کرده اند مشغول میشود؟ درحین تذکار آن مآثر عالیه و کارهای فراموش شدنی که معاصرین دیوانگی مینامند تأثیری نشان میدهد؟ این خوانندگان کیستند؟ اهالی اسیر عقاید باطله و گرفتار تیره بختی و مذلتند، برای دانستن حقوق خودشان نه وقت

دارند نه استعداد. قسمت دیگر کسانی هستند که بحرفتی احتیاج ندارند، از هواپرستی محترزند، خودنمایی را بپیزی نمی شمارند، با يك نوع فروتنی از کتابها غذای روحانی تحصیل میکنند، برای دردمندان جمعیت بشری اندوهناکند، این است خواننده حقیقی، اما از هزار یکی دارای این مقام است.

من خواندن را تفکر عمیق معنی کرده‌ام، مالی که دوش از بار سنگین اسارت تپی ~~کرده~~ اند براهنایی دانش و معرفتی که در معدودی از مردم موجود بوده بمنزل حریت نرسیده‌اند. يك هوش فوق العاده همیشه با تلقینات خویش هیجانی در آنها ایجاد نموده و باین واسطه گرفتاران استبداد را رهائی داده است، این هوش از مطالعه پرورش یافته، ممکن است برقی از کنایه بدرخشد و ذهن افروخته را روشن تر کند، اما این حس فرزند مطالعه و تتبع نیست. عقیده من این است، بحجریه نیز ثابت شده است وقتی که روشنائی علم و عرفان در میان جمعی از مردم پراکنده شده، این اشخاص بیشتر حرف میزنند، سستی و تهاونی باحساس آنها عارض میشود، کوشش آنان بسکونت مبدل میگردد.

جای انکار نیست فکری که زندگی بخش آثار قلمیه است میتواند بمرور زمان با فکر جمعیت امتزاج پیدا کند و بعد از چند عصر خواه بواسطه مداومت در خواندن، خواه بوسیله مصادمه آراء و عقاید، در دماغها راه یافته افکار را منقاب و متغیر سازد. اما در همین حال باید وضعیات اداری مملکت با اصلاحات و تعدیلاتی نایل شود.